

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید

۰۸.۰۵.۰۹

ما به یک انقلاب فکری عاجل ضرورت داریم!

خرافات اعتقاداتی هستند بی پایه و غیر واقعی که در فرهنگ تمام جوامع بشری به گونه های متفاوت وجود دارند. علت به وجود آمدن خرافات در میان انسان ها غالباً نداشتن جواب علمی یا منطقی برای یک رویداد یا حادثه میباشد. وقتی انسان برای پریدن چشم راست یا چشم چپ خویش نتواند دلیلی علمی یا منطقی پیدا کند، یا علت سر درد را که ممکن است از کمبود اکسیجن یا فشار بالا یا عارضه دیگری بروز میکند، نداند، برای ظهور آنها علت هائی را میتراشد که هیچ نوع رابطه ای با واقعیت ندارند. وقتی که گوشه های ما زنگ میزنند، آنها هشدارى از جانب موجودات آسمانی برای غفلت از خویش و بی پروائی نسبت به آن موجودات آسمانی می دانیم؛ یا وقتی در صحبتی سخن از "مار" به میان می آید می گوئیم "کسی غیبت ما را میکند." اگر کفش های ما نوک به نوک شوند می گویند با کسی جنگ می کنید. و اگر کفش ها به شکلی قرار گیرند که قسمت های کرى آن ها با هم بیایند میگویند اگر خاک آن ها را به دامن تان بتاکنید پولدار میشوید و ...

به هر اندازه که در یک جامعه دانش یا علم و منطق کمتر باشد به همان اندازه در آن جامعه خرافات بیشتر است و مردم خرافات پسند تر هستند. یکی از عوامل پیدایش خرافات، تفکرات ابتدائی، ادیان و مذاهب و انسان های اولیه بودند که در برابر حوادث و عوارض طبیعت که هر لحظه موجودیت آنها را تهدید میکرد، نالان و ناتوان بر تخته سنگی سختی تکیه مینمودند و با پریشان حالی و درماندگی گاهی به آسمان نگاه میکردند و گاهی هم به پیرامون خود و نمیدانستند که چه بکنند و چه نکنند. و ای بسا که از روی نادانی کسی را به خدائی می گرفتند؛ یا برای پدیده ای از خود بزرگ تر، و از خود قوی تر مقام خدائی قائل میشدند.

علت پیدایش و وجود ده ها و صد ها خدا و نیمه خدا در اساطیر مردمان هند و چین و مصر و بعد ها یونان و ... چیزی نبوده مگر تفکرات آشفته و متلاطم و هراسان انسان هائی درمانده و ضعیف در دوره میان توحش و تمدن. با رشد نسبی شعور و خرد انسانی و به وجود آمدن ادیان تک خدائی البته این تفکرات رو به ضعف گذاشتند، ولی کاملاً از میان نرفتند. جن و پری و دیو و ارواح خبیثه و ازدواج در بین دو عید و قربانی غرض حصول خشنودی خداوندی و بروز خسوف و کسوف و ظهور و سقوط ستاره های دنباله دار و خشکسالی و ... به عنوان، یا به علامت قهر خداوند و هزارها موضوع و مطلب دیگر از همان اندیشه ها و ترس ها و امید های انسان های نیمه وحشی - نیمه متمدن هستند که چون ادیان نتوانستند دلیل اساسی و اصلی آن را بیان کنند، در ادیان، تا حدودی به همان شکل راه پیدا کردند.

اعتقاد به جن و پری و دیو و ارواح خبیثه و اعتقاد به حلول این موجودات در وجود انسان ها و اعتقاد به این اصل که خیلی از این بیماری ها ناشی از حلول همین موجودات در وجود انسان ها می باشد، سبب پیدایش گروه هائی به نام فال بین و جادوگر و جن گیر و تعویذ نویس و غیره و غیره شد که هر کدام در جای و به نوبه خود در تقویه و استحکام اندیشه های خرافی در جهت سودآوری خودشان تلاش کردند و بر کمیت و کیفیت خرافات افزودند.

همانگونه که عدم آگاهی، عدم وجود علم و فقدان استدلال و تفکر منطقی و عدم توجه به دست آورد های تجربی و عملی انسان ها سبب پیدایش خرافات میگردد و میگردد، وجود این گروه های حقه باز و دکاندار سبب تداوم این خرافات می شد و می شود؛ خصوصاً زمانی که عوامل به وجود آورنده نارسائی ها و بیماریها و ضرورت ها و

... و اثرات پف و چف و دم و دعا و تعویذ و دارو و درمان و سحر خود را این گروه های فریب کار به حساب دین و به حساب موجودات موهومی مانند دیو و جن و مادرال و ارواح خبیثه و به حساب نیروهای آسمانی و مقدس، که مورد قبول، احترام و ستایش و پرستش همگانی قرار دارند، می آورند.

آیا واقعاً ماهتاب در شب های به خصوصی باعث جنون میشود؟ آیا واقعاً زلزله و طوفان و سیل و خشک سالی و طاعون و اوبا و ... علامت غضب خداوند است؟ آیا واقعاً قربانی گوسفند و گاو و شتر و بز سبب خشنودی خداوند میگردد و به طبع این خشنودی خداوند دفع بلا میکند؟ آیا واقعاً ممکن است با دیدن خطوط کف دست کسی آینده و گذشته وی را پیش بینی نمود؟ آیا واقعاً با کشیدن چند خط هندسی بروی یک کاغذ و گذاشتن چند علامت در میان آنها می توان کسی را معالجه نمود و یا زن بدبختی را خوشبخت ساخت و شوهر بی رحم او را به رحم آورد؟ یا بیماری را که در حال مردن است با نوشتن تعویذی بهبود بخشید؟ و یا فیروزه و عقیق و سایر سنگ های معدنی در زندگی، کار و خوشی و ناخوشی انسان ها تأثیر دارند؟

در زمان های گذشته اکثریت مردم به خصوص افراد متمول و اشخاصی در طبقات بالا - در کشور ما هنوز هم این کار رواج دارد - به افرادی عالم به احکام نجوم مراجعه می کردند تا با مشاهده موقعیت ستاره ها آینده آن ها را پیشگویی کنند. آیا چنین چیزی واقعاً ممکن بود؛ یا ممکن است؟

در ازمنه هائی گذشته در بسیاری مناطق جهان از جمله در افریقا و امریکای جنوبی و استرالیا رواج چنان بود که ساحرین و جادوگران بیماران را با شکنجه های سخت و غیر قابل تحمل و قبول - با لت و کوب و داغ کردن و ... به زعم خود شان تداوی میکردند. شاید برای بسیاری از خوانندگان کم سن ما، یا آنهایی که در خارج از کشور رشد نموده و بزرگ شده اند باور نکردنی باشد که این کار ها در بعضی از مناطق کشور ما در همین عصر معجزه ها به نام این که جن یا شیطان را از وجود بیمار بیرون میکنند با وارد کردن ضربات چوب و سیلی و مشت و لگد بر سر و روی و پشت و شانه و کمر و کون بیمار و بعضاً با داغ کردن آنها به هدایت علمای دینی، هنوز هم رواج دارد. این لطف را جامعه روحانیت مردسالار ما، تا جائیکه من شاهد بوده ام، بیشتر در حق زنان روا میداشتند.

با کدام منطق باید بپذیریم که بیمار، آن زنی که با یک هزار مشکل و مسأله در درون فامیل خود و فامیل شوهر و در جامعه روبروست - با همه روان نژندی و روانپریشی - با لت و کوب و قید کردن و ... مداوا می شود؟ و چگونه میتوان باور نمود که با خواندن اوراد روحانیون و افسون جادوگران میتوان جلو طوفانها را گرفت؛ و یا آفت های مثل سیل و زلزله و امراض مثل اوبا و غیره را دفع و رفع کرد؟

چاره دفع مرض، لت و کوب بیمار و به کار بردن انواع شکنجه و ... نیست! برای اینکار باید زمینه تحصیل، به خصوص تحصیل علم طب و فارمسی، را فراهم کرد! چاره روان پریشی های زنان و مردان و اطفال ما مهیا نمودن فضای سالم زندگی و رفع عواملی اند که سبب روانپریشی های آن ها می گردند. غم اقتصاد و اعاشه و ابطه و سرپناه آنها باید خورده شود. و ...

چاره دفع و رفع خشکسالی نماز استسقاء و دعا و خواستن استعانت از خداوند نیست؛ بلکه حفر چاه های عمیق و ساختن بند های آب گردان است! رفع گرسنگی، میکانیزه کردن زراعت است و نه نوافل برای استجلاب لطف خداوند.

بیماری روحی انسان ها با به وجود آمدن یک جامعه سالم که بر مبنای درک سالم انسانی و عدالت و احترام به حقوق یک دیگر به وجود آمده باشد و همه خوشبخت و آزاد باشند و از همه نعمات مادی موجود، همه به طور مساوی مستفید گردند و افراط و تفریطی در جامعه و تفاوتی میان انسان ها - به خصوص میان زن و مرد - وجود نداشته باشد، علاج میگردد و نه با تف و چف و تعویذ و دم و دعا!

جامعه دینی در اروپا با این تصور که زمین مرکز عالم است و همه سیارات به دور زمین می چرخند، گالیله را که مخالف این نظر بود محاکمه و مجبور به انصراف از نظرش نمود. می گویند گالیله وقتی از محاکمه خارج شد با پا به زمین اشاره نموده گفت: "با این حال، تو میچرخی!" همینطور زنده زنده سوزاندن "جوردانو برونو" به امر کلیسای رم. کلیسا در هر دو مورد، مانند همیشه و مانند هزار ها مورد دیگر، با همه پا فشاری های خویش و با همه ادعا های مبتنی بر اینکه این حرف ها حرف خداوند است، همانگونه که ثابت شد، در اشتباه بود. تصور هموار بودن، یا ساکن بودن زمین، یا تصور این که همه کیهان نورش را از زمین می گیرد و ... خرافات یا اعتقادات بی پایه بودند که جامعه روحانیت به سادگی از آن دست نکشید.

در مورد اول زمانی که در سال ۱۸۳۵ آثار گالیله از فهرست کتاب های ممنوع خارج گردید و در مورد دوم زمانی که مجسمه برونو را در سال ۱۸۹۹ در همان مکانی که وی سوزانده شده بود بر پا شد، در واقع کلیسا یا جامعه روحانیت به نمایندگی از تمام جوامع روحانیت در جهان محکومیت تفکر خرافی خود را امضاء نمود.

شکست کلیسا در واقعیت امر شکست تمام تفکرات بی پایه، غیر واقعی و خرافی دین بود.

کلیسا، و مانند کلیسا سایر کانون ها و مراکز دینی هیچ گاه نتوانسته اند چیزی را به ثبوت برسانند. بحث دین همواره بحث بر روی کلیات است! به همین دلیل است که ارباب دین به جزئیات قضایا و مسایل و پدیده ها و رویداد ها نمیپردازند. آگاهی های ما از جزئیات قضایا و رویداد ها و مسایل و پدیده ها همه برخاسته از علم است و نه از دین. و هر تغییری که امروز در حیات بشر و زندگی انسان ها به مشاهده می رسد از خیرات سر علم و خرد و فلسفه

است. جامعه دینی غیر از صحبت از خدا و شیطان و جنت و دوزخ و نماز و روزه حق ملا و اسقاط و گوشت قربانی و ... چیزی که به درد زندگی عملی انسان ها بخورد و نیازمندی های مادی انسانها را مرفوع کند، نگفته است. اینها فراموش نموده اند که انسان تنها یک بعد - همان بعد معنوی یا اخلاقی - ندارد. انسان را هر چه آفریده باشد، گل خود رو باشد یا طبیعت وی را آفریده یا خدا، واقعیت اولی تربی برای انسان اینست که وی علاوه بر بعد معنوی دارای بعد مادی نیز است و به نان و آب و لباس و خانه و دوا و درمان و آسایش و آرامش و امنیت و تغییر و ترقی و پیشرفت و اعتلاء و ... نیز نیاز دارد. و جامعه دینی محققاً این نیازها را با موضعی که در برابر انسان پویا و خردمند و موضعی که در برابر ترقی و تحول و تکامل گرفته است، نمیتواند بر آورده سازد. جامعه روحانیت مسأله گو و سودجو، همان گونه که تا امروز سبب تغییر نشده است در آینده نیز سبب تغییر نخواهد شد! در کشور ما هم این پیشرفتها و مقاصد از راه مسجد میسر نمیشود.

دست یافتن اروپائیه به مدارج بالای پیشرفت های اقتصادی - سیاسی - نظامی - تخریکی - تکنولوژیکی و ... از درون کلیساها و با اندیشه های دینی و خواستن و نخواستن روحانیت در این کشور ها میسر نشده است! در کلیسا ها تا شروع عصر خرد و عصر روشنگری خرافات و امیال کشیشان سر مست قدرت بر تشریفات و آئین های دینی مستولی بود. هزار ها عمل و هزار ها سخن ارباب کلیسا برای مردمی که عقل داشتند و می توانستند حرف درست و نادرست را از هم تمیز کنند غیر قابل فهم بودند. صد ها عمل و سخن ارباب دین مردم را به شک کردن در باره بسیاری از ارزش های دین و سخنان ارباب کلیسا - حتی در مورد خدا - وامیداشت. کلیسا خود، همانگونه که امروز حامیان دین در افغانستان با کارنامه های خلاف دین خود سبب بی اعتبار شدن دین شده اند - به دشمن خود و به دشمن دین تبدیل شد؛ و قبر خود را کند!

جای تفکر دینی را تفکر فلسفی و تفکر علمی گرفت. تفکر انتقادی از کلیسا و از ارباب خودپرست و سودجوی کلیسا که جز به خود به هیچ کس و به هیچ چیز دیگری علاقه نداشت و کماکان به ترویج خرافات برای تحمیل مردم میپرداخت، آغاز شد. انقلاب فکری در اروپا شروع به اثر گذاری و سست کردن سنگ بنای تفکر دینی و کلیسا نمود.

کلیسا نیز به نوبه خود، مانند بسیاری از ملا های امروزی ما - برای حفظ سلطه خویش و انقیاد بیشتر مردم، شروع کرد به وضع ده ها و صد ها نوع قیود به نام دین. اما ولتر ها و دیدرو ها و روسو ها و ... و فلسفه و تفکر و منطق و مبارزه هر یک از این ها کار خود را کرد. مگر گرفتن جلوی این انقلاب ممکن بود؟

صد ها و هزار ها مقاله به کالبد شناسی دین پرداخت. علم به تدریج و آرام آرام جای خود را در جامعه و در میان توده ها باز نمود و در پیشکار یا دین، دین را به همان جایی که مربوط میشد - کلیسا و مسأله شخصی مردم - برد. دیگر دفاع از دین، خصوصاً با کارنامه سودجویانه و غیر انسانی و گاهی شرم آور ارباب کلیسا ممکن نبود. فیلسوفان در توضیح مسایل دنیوی و تبیین مسایل متافیزیکی جای کشیشان را گرفتند و ستایش از کشیشان به ستایش از علم و فلسفه و منطق و عینیت گرایی و مشاهده و تجربه و حسگرایی تبدیل شد. میگویند یکی از همین فیلسوفان دارای مقام فریاد زد: " بیایید فلسفه را هر چه زود تر از آن مردم بسازیم." و بدین شکل، و از این راه در راه شکستن یوغ قدرت و سنت پیش قدم گردید.

امروز قدرت اروپا و امریکا حاصل کار و تلاش همین انسان هاست. ما نباید یک بعد زندگی اروپائی ها و امریکائی ها و سایر جوامع پیشرفته را - آنگونه که برخی از حلقه های روحانیت مغرض ما همواره بدان اشاره میکند - به تماشا بنشینیم!

در کشورهای صنعتی و پیشرفته از هر لحاظ خیلی کار ها شده و خیلی چیز ها وجود دارد که برای ما ها - برای همه انسانها - هم سودمند اند و هم ضروری. همه این پیشرفت ها و نیرومندی ها و آرامی ها و غر زدن ها با از بین رفتن سلطه و چیرگی ارباب مفتخور و سلطه جوی کلیسا، که در یک دوره حتی سند قبالة مالکیت قصر ها و باغ ها در بهشت را در برابر پول به متقاضیان آن می فروختند، میسر افتید.

کلیسا مانند جامعه روحانیت استفاده گر از دین در کشور ما مدعی بود که حق حاکمیت بر مردم را خداوند تنها به آن ها تفویض نموده است و حق تفسیر کتاب را نیز تنها کلیسا دارد. جنبش روشنگری، اما این ادعا را به تمسخر گرفت و گفت: " طبیعت این حق را به کسی نداده است که بر دیگری فرمان براند."

ترقی این کشور ها از همین جا شروع شد. افغانستان اگر امروز با هزار ها مشکل روبروست، دلیل آن اینست که تغییری در برداشت هایش از جهان و از دین و از ارباب دین، آنگونه که در اروپا به وجود آمد، به وجود نیامده است.

دلیل آن اینست که احترام بیش از حد به روحانیت - حتی به دزدان این صنف - میگذازد. دلیل آن این است که هر چیزی را، چه دینی و چه غیر دینی، که یک رهبر به اصطلاح دینی گفت، بدون این که در اطراف آن فکر کند که خدائی به آن بزرگی امکان دارد چنین امری، چنین هدایتی بفرماید یا چنین خواستی داشته باشد و ...، به نام کلام خدا میپذیرد.

علت آن این است که در اینجا آن چنان یک انقلاب فکری که در اروپا به وجود آمد، به وجود نیامده است.

این انقلاب باید به وجود بیاید!! تا این انقلاب در این کشور به وجود نیاید، هیچ تغییری در وضعیت این کشور به وجود نمی آید!

انتظار تغییر در این کشور بدون تغییر در ساختمان فکری مردم این کشور چیزی نیست، مگر حماقت و ابله گی!! روحانیت، کلیسا، کنیسه یا مسجد و...، هر یک، برای ماندن بر اریکه قدرت، علاوه بر اعمال فشار و زور و فرمان دادن و تحمیل کردن و کشتن و بستن و زنجیر و زندان، از تحمیل و تخدیر و خدعه و حيله و نیرنگ و کلام گرم و نرم و پاکی جامه و تواضع و بزرگی و مهربانی دروغین نیز کار میگیرند. این ها خوب میدانند که در کجا کدام سلاح را به کار ببرند. بسیاری از سخنانی که این ها میزنند نه سخنان خدا هستند و نه خدا بدین سخنان و کار ها علاقه دارد. قیام یا انقلاب در برابر این ها قیام و انقلاب در برابر خدا نیست؛ بلکه قیام و انقلاب در برابر کسانی است که به ناحق به نام خدا دستور صادر میکنند تا بر عمر نکبت بار و قدرت غیرمشروع خویش بیفزایند؛ ولی فکر میکنم که دیگر برای روحانیت فرصت طلب و سود جوی و جو نمای گندم فروش - و هم برای سیاست بزان فرصت طلب و سودجوی و جو نمای گندم فروش ما که باخون میلیونها انسان بیشمارانه به سوداگری پرداخته اند - چنان نفوذ و اعتباری باقی نمانده باشد که به زنده ماندن خود بیشتر از این اطمینان داشته باشند.

اما با این همه ما به یک انقلاب فکری سر تا سری و بیداری همه گانی نیاز داریم. کشور ما از دست ملای خودپرست و سیاست مدار بیگانه پرست سخت بیچاره افتاده است. نجات اینکشور به همین انقلاب و به همین بیداری بستگی دارد. در کشور ما امنیت نیست. امنیت و ناامنی در کشور ما بستگی به میل و هوس پاکستان و ایران و روس و هند و امریکا و چین و ... پیدا نموده است. ما به نام یک کشور عمریست زیر پای بیگانه ها لگد مال میشویم و توانائی دفاع از خاک خویش را نداریم. به همان اندازه که می توانید فکر کنید، فقیر هستیم. ما نه حکومتی داریم نه نظام اقتصادی و نه آنچه به نام وحدت داخلی یاد میگردد.

افغانستان فعلاً به تعداد کشور های جهان تقسیم گردیده است.

برای رفع همه این نارسائیه ها تنها و تنها به یک چیز نیاز داریم: انقلاب فکری! همه می گویند که وجود "روح ملی" تنها وسیله ایست برای نیرومندی و اعتلاء و سرفرازی و استقلال یک کشور، ولی من به این باور هستم که بدون بیداری و بدون یک انقلاب فکری که ایجادگر روح ملی در یک کشور است، نه میهن پرستی به وجود می آید و نه تشکیلات و غرور و روح ملی و استقلال و آزادی، به معنی واقعی آن!

همه چیز در یک کشور به بیداری و به انقلاب در شیوه تفکر یک ملت بستگی دارد، تنها و تنها به یک انقلاب عاجل فکری!!

به امید آن روزی که چنین انقلاب به وجود آید!